

استاد محمد پروین گنابادی از مفاخر ادب  
معاصر ایران است و مقام او که عمری را در راه  
اعتلاء زبان پارسی مصروف کرده شناخته تر از آنست  
که چیزی بیش از این دو معرفی و ستایش وی بگوئیم.  
نمونه‌ای از منشآت استاد را که نشانه تبحر و تسلط  
ادبی و بی‌شش ستوده اجتماعی اوست ذیلا بنظر  
خوانندگان میرسانیم.

از : استاد محمد پروین گنابادی

هدفهائی که در نثر معاصر دنبال میشود

## آنجا که گرد سیم اسپان از ستاره‌ی زحل هم بالاتر میرفته است!

است که از افندی شاعر یا نویسنده تراوش می‌کند و با  
فوک خامه بر روی کاغذ می‌آید و قرنها بیادگار میماند  
و در زمره موارث معنوی ملتها بشمار می‌آید اینها همه  
در زیر تاثیر دگرگونگیهای اجتماع خواه از لحاظ معنی  
و اندیشه و خواه از نظر چگونگی لفظ و ترکیب سخن،  
زمان زمان تغییر می‌پذیرند و تنوع می‌یابد.

شاعران، یادگارهای گوناگونی از نویسندگان نمیتوان  
بدست آورد ازینرو که در گذشته بعلی توجه بشعر بیش از  
بقصیده‌ها و نثر بوده است و نثر پارسی که شاید از بلغمی آغاز گشته و  
با آنهمه سادگی و روانی بیادگار مانده، پس از هجوم مغول  
آنچنان با انحطاط گراییده است که بهیچ رو نمیتوان آن را  
باشعر پارسی سنجید. چنانکه در دوره قاجاریان جنبش  
ادبی نوینی در اصفهان توسط تنی چند از سخنوران آغاز  
گریده و موضوع تجدید نظر در سبک شعر و بازگشت به  
اسلوب شاعران عصر غزنویان پیش آمد و در نتیجه سخنسرایانی  
چون: سروش و صبا و شببانی و دیگران پدید آمدند و لسی  
در نثر هیچگونه تحولی روی نداد و همچنان نویسندگان  
به بغرنج نویسی و روش ادبی مبتذل آکنده از تشبیه‌ها و  
استعاره‌های بیجزه و آوردن شعرها و نثرهای عربی بعنوان  
فضل و روشی و برشردن القاب و عناوین پوچ و دورودراز  
بقصد تملق گوئی ادامه میدادند و این اسلوب همچنان تا اندکی  
پیش از دوران خلیام متداول بود و آنگاه که کسانی از  
مردم میهن ما در همین روزگار به ادبیات اروپائیان آشنا  
شدند نثر ساده‌ی معاصر پی‌ریزی گردید و نویسندگانی

زبان و ادبیات هم مانند همه شئون اجتماعی دگرگونی  
می‌یابد و به نسبت پیشروی یا در جازدن ملتها به پیش می‌شاید  
یا به قهقرا می‌گراید، نشانه‌های هر تحولی را که در جامعه  
پدید می‌آید نمودار میکنند و آیین‌ها و رسمهای مردم را در هر  
روزگار و در هر سرزمین همچون آینه‌ی تابان در خود منعکس  
میسازد، غزلهای جانسوز یا شورانگیز، نغمه‌های عاشقانه و  
شادی بخش، مدیحه‌های آکنده از چاپاوسی و گرافه‌گویی یا  
قصیده‌هایی که در آنها به وصف طبیعت و منظره‌های دلپذیر  
آن میپردازند، مرثیه‌های مصیبت بار و غم‌انگیز، حماسه‌های  
شیوایی که روح رزمجویی و دلآوری را بر می‌انگیزانند،  
رباعیهایی که راز آفرینش را بیاد تمسخر می‌گیرند و فلسفه‌ی  
«دم را غنیمت شمردن» اندرز میدهند، یا جهانی از پند و  
حکمت بروی خواننده می‌کشاید، مثنویهایی که آدمی را به  
عالمی والا تر ازین جهان خاکی سیر میدهند و درس بشر  
دوستی و محبت و پرهیزگاری را به بشر می‌آموزد، هجا گویی‌هایی  
که خوبیهای ناستوده‌ی حسد و کینه‌توزی و نفاق را مجسم  
میسازد، هزل سراییهایی که اندیشه‌های زشت را نشان  
میدهد، انتقادهایی که نیک و بد هر کس یا هر چیز را آنچنان  
که هست جلوه‌گر میسازد، داستانهایی که نهفته‌ترین  
خواهشهای درونی و شگفت‌آورترین غریزه‌ها و هوسهای  
گوناگون بشر را بر ملا می‌کند، سرگذشتهایی که فجایع  
و حشمتبار بشر را در روزگارهای گذشته تجسم میدهد و  
خونریزیها و قتل‌عامها و غارتگریها یا قداکاریها و از خود  
گذشتگیهای قهرمانان و نوابغ را در پیش دیدگان ما  
می‌نهد، همه‌ی اینها انعکاسهایی از تجلیات روح آدمی

چون ملکم خان و طالبزاده و دیگران درین شیوه پیشقدم شدند و ساده نویسی را رواج دادند و بسیار شکفت آور است که چنانکه یادآور شدیم باینکه نثر فارسی پس از اسلام بوسیلهی نویسندگان ساده نویسی چون بلعمی و دیگران پی ریزی گردید و در عصر غزنویان تاریخ نویسی چون ابوالفضل بیهقی در آن پدید آمد در ادوار پس از مغول آنچنان گرفتار شیوهی تکلیف آمیز و بغرنج نویسی گردید که سنجش نمونه های گوناگون آن در روزگارهای مختلف بسیار یکدیگر مایهی احیرت میشود و اینک برای اینکه خوانندگان گرامی سبک ساده و بی تکلف نویسندگان پیش از مغول و شیوهی تصنع آمیز و مبتذل نویسندگان پس از مغول را در برابر هم ببینند دو نمونه از کتاب تاریخ یکی بیهقی و دیگری حبیب السیر برگزیده شد تا در همین مقاله تحول عجیبی که در نثر پارسی رخ داده است در دیدهی خواننده تجسم یابد.

\*\*\*

خواندمیر درباره «لشکر کشیدن امیر تیمور گورگان بار دیگر بر سر «توقتش خان» مینویسد:

چون عساکر برودت مائر زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منہزم گردید و جنود فیروزی دثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتر از آمده عنان سوی صحرا و کوهسار گردانید. منروی سلطان بهار از تجمل آراست سپاه سبزه و گل برخواست (۱) بزم گشت لاله زرخیمه بکوه دشت لاله رای کشور گشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضای کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبیاق کشید و دست اقتدار توقمش خان و سپاه تغماق را مجدداً گوشمالی دهد و بتاریخ روز یکشنبه جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعه اعلام آفتاب اشراق بر افراخته از یورت قشلاق عازم گردید شروان گشت و افواج عساکر ظفر مانند امواج دریا در حرکت آمده گردم بادپایان از ایوان کیوان در گذشت.

(حبیب السیر ج ۳ چاپ خیام ص ۶۳)

و هم او درباره به قشلاق رفتن امیر تیمور مینویسد:

چون رایت آفتاب اشراق صاحبقران اخلق در قشلاق بر ممالک عراق انداخت جهت قشلاق قریب عازم گردید روی توجه به آن صوب آورد و از آبارس عبور فرموده و احوالی قطور گنت که یورت عمر تا با بود مضراب خیام عساکر احتشام گشت.

(ج ۳ چاپ خیام ص ۸۴)

و اما بیهقی درباره (لشکر کشیدن مسعود به غور) چنین مینویسد: و درسنه احدی عشر واربعمائه امیر بهرات رفت و قصد غور کرد بدین سال. روز شنبه دهم جمادی الاولی ازهرات برفت باسوار و پیاده بسیار و پنج پیل سبک تر و منزل نخستین «باشان» بود و دیگر خیسار و دیگر پریان و آنجا دوروز بیود تا لشکر بتامی در رسید پس از آنجا به پار رفت و دو روز بیود و از آنجا به چشت رفت و از آنجا به باغ وزیر بیرون رفت و آن ریاط اول حد غور است. چون غوریان خبر او یافتند به قلعت های استوار که داشتند اندر شدند و جنگ بسیجیدند و امیر (رض) بیش از این حرکت کرده بود ابوالحسن خلف را که مقدمی بود از وجیه ترین

مقدقان غور استمالت کرده بود و بطاعت آورده، و باوی بنهاد که لشکر منصور بارایت ماکه بدین رباط رسد باید که وی آنجا بحاضر آید با لشکری (بیهقی چاپ دکتر فیاض ص ۱۵۵) و هم او درباره آمدن مسعود بهرات می نویسد و ماه روزه درآمد و روزه بگرفتند. و هم این روز فرمود تا حرکت کرد از نساپور در نیمه ماه رمضان این سال و هم این صاعد را و پسرانش را و سید محمد علوی را و بو بکر مخمشاد و قاضی شهر و خطیب را خلعتها دادند و امیر به هرات آمد دوروز مانده از این ماه و در کوشک مبارک فرود آمد و آنجا عیدی کرد که اقرار دادند که چنان عید هیچ ملک نکرده است، خوانی نهاده بودند سلطان را در آن بنای نو که در باغ عدنانی ساخته بودند و خوانهای دیگر نهاده بودند در باغ عدنانی، سرهنگان تفاریق و خلیلهاشان را بر آن خوان بنشاندند و شعرا شعر میخواندند.

(بیهقی چاپ دکتر فیاض ص ۴۹)

چنانکه ملاحظه میشود در نمونهی نخستین: جمعهای

مسکر عربی چون: عساکر - جنود - ریاحین - ازهار - اعلام - افواج و خیام. ترکیبات و لغات نامانوس چون: هرودت مائر - فیروزی دثار - آفتاب اشراق - ظفر اتما و فیروزی اثر.

تکلف جمعهای مانند: اقتدار - بهار - مرغزار - دثار - ازهار و اشجار.

آوردن شعر سست: سلطان بهار از تجمل قملق گویسی و گرافاندیشی های چون:

اعلام آفتاب اشراق - در حرکت آمدن عساکر چون امواج دریا در گذشتن یاد پایان از ایوان کیوان: (که اگر در زمانی بدستگونه گرافاندیشیها آشنا نباشند، خواهند بداشت که در آن عصر بشر ستارگان را تسخیر کرده است چنانکه گردم اسبان آنان از ستاره زحل هم بالاتر میرفته است.)

تشبیهات و استعاراتی مانند: عساکر برودت مائر - سلطان بهار - جنود ریاحین رایت آفتاب اشراق و جز اینها. بکار بردن «وجه» وصفی که هنوز هم بشیوهی غلطی در نثر معاصر بکار میرود چون اختیار کرده، عبور فرموده و جز اینها.

املائی «جهت» بروش «جهة»

در تشبیهی چیرگی مغولان اجتناب ناپذیر بوده است، همه اینها نثر مبتدلی را نشان میدهد که از مزایای سادگی، ایجاز و حقیقتگویی و شیوایی عاریست و جنبه ی لفاظی در آن آنچنان غلبه دارد که معنی فدای لفظ گردیده است و در نتیجه سهولت مطلبی دستگیر خواننده نمیشود بر عکس در نثر بیهقی گذشته از اینکه هیچیک از نکات مذکور در آن یافت نمیشود مطلب با الفاظ فارسی مانوسی در نهایت سادگی بیان شده و جای تشبیهات و استعارات و تمعقها و گرافه گوئیها را ذکر مطالبی چون شمردن پیلها و منازل میان راه گرفته است.

بیهقی نه تنها آنهمه جمعهای مکرر عربی بکار نبرده بلکه کلمه ی عربی «مقدم» را با علامت جمع فارسی (ان) «مقدمان» آورده است.

وی به نامهای عربی (ابو محمد) و (ابوالحسن) رنگ فارسی بخشیده و همزه ی (ابو) را حذف کرده و آنها را بصورت

«بوالحسن» و «بومحمد» در آورده است چنانکه نویسندگان دیگری مقدم بریهقی حتی الف و لام اینگونه کلمه‌ها را بدینسان مینوشتند: «بلحسن» «بلفرج» بلقاسم و غیره تا کلمه کاملاً رنگ فارسی بخود گیرد.

پیدااست که نگارنده نمونه‌های برگزیده را بقصد چنین سنجشی که معایب یکی و مزایای دیگری را برشمارد انتخاب نکرده‌ام بلکه تنها عنوان هر یک را در نظر گرفته‌ام و این سنجشها بر حسب تصادف پیش آمده‌است و گرنه در هر صفحه‌ی دو کتاب مزبور از لحاظ سنجش لفظی توان نکات فراوان بدست آورد و گمان می‌کنم درین مقاله همین دو نمونه کافی باشد و البته میتوان در مقالات دیگری نمونه‌هایی از نثرهای عصرهای مختلف در موضوعهای علمی و نامه‌نگاری و دیگر اقسام سخن برگزید و محاسن و معایب هر یک را باهم سنجید تا درین میانه راهنمایی برای اسلوب صحیح نثر معاصر نیز بدست آید.

باری چنانکه یاد کردم نثر فارسی هنگامی از تکلفات و گرافه‌گوییهای نثر دوره‌ی مغول و دوره‌های پس از آن آزاد گردید که نویسندگان ایران بشیوه‌های نثر اروپاییان آشنا شدند و دریافته‌اند که نثر باید از قیود تصنع‌ات ادبی از قبیل سجع و تشبیه‌ها و استعاره‌های ثامنچار رهایی یابد و از نظر اندیشه با عباراتی ساده و کلمه‌هایی مانوس و جمله‌هایی روان تعبیر شود چنانکه هر کس اگر چه مبتدی هم باشد بتواند مطلب را بی‌پرسیدن از دیگران یا مراجعه به کتابی لغت

دریا بنواز آن بهره‌ور گردد و پیدااست که ساده‌نویسی زیر تاثیر رژیمهای مشروطه در سراسر جهان شایع گردید زیرا از هنگامیکه دانش و هنر از انحصار طبقاتی معدود بیرون آمد و آموزش اجباری و همگانی در بسیاری از کشورهای جهان اجرا گردید و مطبوعات گوناگون توسعه یافت و در دسترس همگان قرار گرفت ناگزیر می‌بایست شیوه‌ی درنوشتن برمیگزیدند که ساده و عاری از هرگونه تکلفی باشد. نثر فارسی معاصر نیز از آغاز مشروطیت تا کنون درین اسلوب راه تکامل را پیموده و اگر برخی از معایب و مشکلات را که در مقاله‌های دیگری درباره‌ی آنها بیحث خواهم پرداخت در نظر نگیریم رویهمرفته نثر معاصر در انواع مختلفی چون: داستان نویسی تالیفات علمی روزنامه‌نگاری و نامه‌های اداری و لوایح و جزاینها پیشرفتهای مهمی کرده و در آن نمونه‌های آموزنده‌ی پدید آمده‌است و توان گفت هم‌اکنون در نثر فارسی از جنبه‌ی لفظی سه هدف مهم بدینسان دنبال میشود.

۱ - سادگی و روانی ، چنانکه الفاظ مفرد مانوس و تا حد امکان فارسی باشد و در جمله‌ها تعقید و پیچیدگی روی ندهد.

۲ - درستی ، چنانکه کلمه‌ها از لحاظ لغوی و صرفی صحیح باشد و جمله‌ها از نظر نحوی با اصول دستور زبان مطابقت داشته باشد .

۳ - فکهداری زبان از تاثیرات زبانبخش زبانهای بیگانه .



از کتاب : ایران ، پل فیروزه

ژورنال علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پژوهش‌های علمی و پژوهشی